

هنگامی که یک ساله می شویم با تمرین های مکرر ابتدا دست پدر را می گیریم تا بایستیم. قدم اول را بر زمین می افیم اما بدون ناراحتی برمی خیزیم و دوباره شکست و قدم سوم و چهارم... چقدر خوشحالیم که بعد از ماه ها قدم برداشته ایم؛ آن هم رو به جلو و با اشتباه، با پاهای جفت نشده و بدون تمرکز اندامها، اما به هر حال راه افتاده ایم.

با تکرار این روزهاست که وقتی یک ساله و نیمه ایم، به راحتی راه می رویم و حتی از پله ها بالا می رویم. با تکرار روزها و حرکات غذا را خود به دهان می گذاریم، به درخواست ها پاسخ می دهیم، خواسته ها و نیازهایمان را بازگو می کنیم، احساسات خود را بر صفحه ای سفید با مدادهای رنگی به تصویر می کشیم. با تکرار اشتباهات است که زندگی را بهتر لمس می کنیم و هر روز در مسیر اصلی، بسیار زیبا قرار می گیریم. اما... چرا در این سن پدر و مادر اشتباهات ما را این قدر بزرگ می بینند و به ما فرصت نمی دهند؟

زمان شروع مدرسه زمان شروع اشتباه کردن است. کودک هفت ساله که تا کنون حروف نوشتاری را تجربه نکرده است، با چالش دیگری مواجه می شود. زمانی که در یک سالگی راه رفتن را می آموزیم، آیا به درستی و بدون اشتباه قدم برمی داریم؟ نه... ابتدا افتادن های مکرر و بعد تلو تلو خوردن و نبود تناسب در حرکات و هماهنگی اندامها... اما به هر حال، راه می افیم. یادگیری نهایی با تمرین و تکرار صورت می گیرد... پس چرا زمان شروع مدرسه انتظار از ما به گونه ای دیگر است؟ مگر نه این است که مانند گذشته باید خطاها و تکرارها باشد تا یادگیری محقق شود؟ موضوع تفاوت های فردی نباید به صورت نظری باقی بماند. عمل کردن به آن ضرورتی است که در دنیای کنونی بیش از گذشته به آن نیازمندیم. درست است که راه افتادیم و خوردن را تمرین کردیم اما با خودمان مقایسه شدیم و تشویقمان کردند که بهتر از قبل کارها صورت گرفته یا یک هفته قبل...

در هفت، هشت، نه سالگی هم با خودمان مقایسه شویم... بهتر نیست؟ چرا عجله، چرا اضطراب و بسیاری از چراهای دیگر؟

سن شروع اشتباه های رسمی

اشاره

همه ما آرزو داریم موفق و خوشبخت باشیم؛ قضاوت دیگران درباره ما مثبت و زیبا باشد، زندگی آرام و شادی داشته باشیم، همه چیز خوب و آرمانی شکل گیرد، زیبا بیندیشیم و زیبا گفتار باشیم. در زندگی شخصی، خانوادگی، اجتماعی و شغلی نیز کامل و همه چیز تمام باشیم، اما به دست آوردن همه این آرزوها مستلزم چالش هایی هستند که باید به فرزندانمان آموزش بدهیم.

کلیدواژه ها: آموزش، چالش، اشتباهات، تشویق، تلاش

کمی واقع بینانه فکر کنیم؛ مگر می شود؟ جلب نظر همه اطرافیان کاری بسیار خسته کننده است، زیستن آرام و شاد در چه چیزی و در کجا معنا می شود؟ اندیشه زیبا چگونه محقق می شود؟ وقتی که هر روز دنیا چالشی نو دارد. وقتی که نطفه بنی آدم بسته می شود، حال مادر دگرگون می شود، خواب، خوراک، آرزوها و اهداف به تعویق می افتد، اندیشه پدر مشوش می شود که مسئولیت دیگری در راه است... نه ماه انتظار به پایان می رسد و بالاخره، با شادمانی فریاد می زنیم که آمدیم؛ خوشحال و بدون هیچ گونه دغدغه و مسئولیتی! اما تا چه زمان؟

اگر بخواهیم طعم های جدید و شیرین را بچشیم، باید تب های شبانه را بپذیریم و اگر بخواهیم زمین خدا را ببیماییم، باید تلاشی سخت برای روی پا ایستادن را بیاموزیم. اگر بخواهیم تصمیم بگیریم چگونه مسیر این سفر را ترسیم کنیم، باید بیاموزیم بیاموزیم و بیاموزیم.

باید بسیاری چالش ها را خود تجربه کنیم. فرصت از دنیای خارج به ما داده شود که اشتباه کنیم تا یاد بگیریم و باز اشتباه کنیم تا بهتر بیاموزیم.

فرزندمان نشانه‌ی ح، در روز اول بسیار با مشکل می‌نویسد و از این کار ابراز ناتوانی می‌کند. ما نیز در بدو یادگیری برایمان بس دشوار بود که نشانه‌ی ح، یا ح را به درستی و مانند کتاب بنویسیم اما اکنون چگونه هستیم؟ چگونه یاد گرفتیم، به درستی بخوانیم و بنویسیم؟ همه‌ی ما در سال اول ابتدایی کتاب‌های بسیاری خواندیم! با همه‌ی کلمات آشنا بودیم! یا با گذشت روزها و ماه‌های کودکی‌مان.

ما معلمان فقط باید به تفاوت‌های فردی و ایجاد حس اعتماد به نفس در کودکان دقت کافی داشته باشیم و اگر دانش‌آموزی مهر ماه در نوشتن نشانه‌ها و واژه‌ها کمی بی‌دقتی و بزرگونویسی می‌کند عجلانه تصمیم نگیریم و شوق نوشتن را تحریک کنیم؛ زیرا همین کودک در بهمن ماه با زیباترین خط، نشانه‌ها و واژه‌ها را خواهد نگاشت و حس شوق را در ما به وجود خواهد آورد.

تذکرات مکرر باعث بی‌علاقگی به نوشتن می‌شود و برعکس، تشویق‌های بجا کودک را در زیبانویسی مصمم می‌کند. حتی باید اشتباهات کودک را تحسین کنیم و بگوییم که سعی و تلاش تو، تو را به نتیجه می‌رساند و به او یادآوری کنیم که ما نیز روزی مانند تو کودک بودیم؛ غلط و ناخوانا می‌نوشتیم، و به سؤال‌های درست پاسخ نمی‌دادیم اما همه چیز را با تمرین یاد گرفتیم. به این ترتیب، او احساس امنیت و آرامش می‌کند که من نیز مانند دیگران هستم... پس من هم می‌توانم یاد بگیرم، ... می‌توانم دستم را بالا ببرم؛ حتی اگر جوابم صحیح نباشد.

می‌توانیم تلاش کردن را به کودکانمان بیاموزیم. به آنان بیاموزیم که انسان واقعی تلاش می‌کند، اشتباه می‌کند و بالاخره، موفق می‌شود؛ نه اینکه ایشان را نازپرورده و در دانه‌های آینده بپرورانیم.

اکنون سؤالی ذهن همه‌ی ما را مشوش می‌کند و آن، اینکه چرا مدارس ما فقط در فکر امتیازات عالی گرفتن در انواع مسابقات علمی و کسب مقام و رتبه‌ی خوب کسب کردن و ... هستند.

اگر خواهان تربیت صحیح کودکان هستیم

باید تربیت‌کنندگان را قبلاً خوب تربیت کرده باشیم. فقط به فکر تراکم حجم مطالب نباشیم بلکه شیوه‌ی صحیح زندگی کردن را آموزش دهیم. اندیشه‌ی ما نسبت به کودکان آرمانی نباشد و به اندازه‌ی توانایی و استعداد آن‌ها انتظار بازخورد داشته باشیم. فرصت دادن را فراموش نکنیم، پیش‌داوری نکنیم، از مقایسه کردن بپرهیزیم، چیزی که در کودکی و نوجوانی ناکامی‌اش را تجربه کرده‌ایم در فرزندمان آرزو نداشته باشیم، با امتحان مچ‌گیری نکنیم، هم‌نیمکتی‌های کودکان ما مرغ همسایه نباشند، اندیشه و تفکر کودک را درباره‌ی خودش تخریب نکنیم، او را نصیحت نکنیم، در برابر او خود را همه چیزدان نپنداریم، حس گناه را در او برنیزیم، از به‌کارگیری مکالمه‌ی تجویزی خودداری کنیم و ...

شوق یادگیری، حفظ کردنی نیست و باید درونی شود؛ آن هم در ابتدای امر... در سن شروع و رسمی آموزش. این را بدانیم که آموزش تکرار صدای معلم نیست بلکه یادگیری دانسته‌های واقعی از تجربه‌های زندگی است.

کودکی با جمله‌های زیبایش باعث می‌شود اشک در چشمان والدین و معلم حلقه بزند و کودکی دیگر، به زیبایی نقاشی آفرینش، می‌آفریند و دیگری با اعداد ریاضی دنیایی را دگرگون می‌کند. کودکان را ستایش کنیم؛ به خاطر خودشان... به خاطر آنچه هستند و دارند.

به آرامی و با صبوری تعلیم دهیم تا آنان نیز صبوری را بیاموزند. شتاب در کار تعلیم و تربیت فرجام خوشایندی ندارد و کودکی را از کودکان می‌گیرد.

یکی از وظایف مهم و اساسی معلمان عزیز این است که به خانواده‌ها آرامش دهند و بگویند که تنها فرزند شما نیست که در ابتدای امر یادگیری مشکل دارد. این کودکان تاکنون هرگز به‌طور رسمی آموزش ندیده‌اند، نخوانده‌اند و ننوشته‌اند و این اشکالات بسیار طبیعی است.

ناراحتی کودکان این سنین را می‌توان با شکیبایی به آرامش مبدل کرد و احساس امنیت خاطر در آنان به وجود آورد.

در ابتدای هر یادگیری نمی‌توان انتظار داشت که کودک به‌صورت رفتاری آن را انجام دهد و در عمل بازخورد داشته باشد. پس فقط باید به او فرصت داد. با گذشت زمانی نه چندان طولانی متوجه می‌شویم که کودک به‌خوبی پاسخ‌گوی آن امر است و درباره‌ی موضوع به راحتی سخن می‌گوید و یا حتی به‌طور عملی واکنش نشان می‌دهد. می‌توانیم زیباترین لحظه‌های مدرسه و کتاب را به آسانی به کودکان هدیه دهیم و به آنان بیاموزیم که اشتباه کردن یک غول وحشتناک نیست بلکه دوستی موقتی که مدت کوتاهی در نزد ما می‌ماند و خیلی زود می‌رود و ما را ترک می‌کند. پس، می‌توان اشتباه کردن را نیز دوست داشت؛ چرا که دوستی او گذراست و یاری ماندگار جای آن را می‌گیرد:

یادگیری و آگاهی؛ چیزی که برایش آفریده شده‌ایم و باید به آن برسیم.

یادگیری و آگاهی؛ چیزی که برایش آفریده شده‌ایم و باید به آن برسیم.

یادگیری و آگاهی؛ چیزی که برایش آفریده شده‌ایم و باید به آن برسیم.

یادگیری و آگاهی؛ چیزی که برایش آفریده شده‌ایم و باید به آن برسیم.

یادگیری و آگاهی؛ چیزی که برایش آفریده شده‌ایم و باید به آن برسیم.